

درس تفسیر آیت الله جوادی

96/09/11

بسم الله الرحمن الرحيم

موضوع: تفسیر آیات 37 تا 47 سوره الرحمن

﴿إِذَا انشَقَّتِ السَّمَاءُ فَكَانَتْ سُورَةً كَالْإِهَانِ﴾ (۳۷) ﴿فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ﴾ (۳۸) ﴿يَوْمَ يُنَادِي الْمُسْتَظْفَرُ﴾ (۳۹) ﴿فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ﴾ (۴۰) ﴿يَعْرِفُ الْمُسْحَرُونَ بَسْمَهُمْ﴾ (۴۱) ﴿فَبِأَيِّ آيَاتِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ﴾ (۴۲) ﴿مُذْ هَبَّتْ هَبَّتْ﴾ (۴۳) ﴿يَطْلُفُونَ مِنْهَا وَإِنَّ حِمِيمَ﴾ (۴۴) ﴿فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ﴾ (۴۵) ﴿وَلَمَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ جَنَّاتٍ﴾ (۴۶) ﴿فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ﴾ (۴۷) ﴿

در ترسیم صحنه معاد که فصل دوم سوره مبارکه «الرحمن» است، فرمود وضع آسمان طوری است که در هم پیچیده می‌شود؛ گاهی به صورت در هم پیچیدن یاد می‌کند: ﴿يَوْمَ تَطْلُو السَّمَاءُ كَطَيِّ السَّجْلِ لِلْكَتَبِ﴾ [1] گاهی به صورت انشقاق و تجزیه یاد می‌کند؛ نظیر: ﴿وَ انشَقَّتِ السَّمَاءُ﴾ [2] ﴿إِذَا السَّمَاءُ انشَقَّتْ﴾ [3] که در سوره دیگر است. اینجا همان طوری که حالات ساهره معاد متنوع است و هر کدام در یک مقطع خاصی است، «اشراط الساعة» و کیفیت به هم خوردن این عالم و احداث عالم جدید هم این چنین است؛ در حالت‌های گوناگون، در زمان‌های مختلف به این صورت درمی‌آید. البته در نفخه صور، نفخه اول، چیزی در عالم مشهود نمی‌شود: ﴿إِذَا هُمْ خَامِدُونَ﴾ [4]

غرض این است که همان طوری که در آیات معاد یک موقف جای سؤال است، یک موقف جای سؤال نیست، در مسئله «اشراط الساعة» و تنظیم صحنه معاد هم یک صحنه، صحنه ﴿يَوْمَ تَطْلُو السَّمَاءُ كَطَيِّ السَّجْلِ لِلْكَتَبِ﴾ [5] است، یک صحنه، صحنه انشقاق است که این ﴿إِذَا انشَقَّتِ السَّمَاءُ﴾، این سوره مبارکه «الرحمن»، یا ﴿إِذَا السَّمَاءُ انشَقَّتْ﴾ در سوره دیگر، ناظر به آن مرحله است. فرمود وقتی که این آسمان منشق شد، تکه تکه شد، سرخ می‌شود، مثل دِهان است. «دِهان»؛ یعنی آن روغن‌های زیتی که خیلی سرخ است از آن جهت است یا نه! نظیر چرم سرخ که یکپارچه سرخ و آتش می‌شود. معلوم می‌شود این آتشی که در قیامت هست آتشی نیست که از کوره‌های دیگر بیاید، خود این اجرام به صورت شعله در می‌آید و این محور عدل است، این را ذات اقدس الهی برای احراز عدل می‌کند؛ وگرنه همین صحنه قیامت برای انبیا و مرسلین و مؤمنین هست بدون اینکه شعله‌ای ببینند، بدون اینکه انشقاقی مشاهده کنند. اینجا روح و ریحان‌اند در بخش پایانی سوره مبارکه «واقع» دارد که کسی که مقرب است روح و ریحان. حالا اگر ما یک روایت معتبری داشتیم که بگوید ﴿فَرُوحٌ وَ رِيحَانٌ﴾ [6] این مبتداست برای خبر مقدم یا مبتداست برای خبر، «فله روح و ریحان» بله این گونه معنا می‌کنیم. اما وقتی دلیلی نداریم، برهان عقلی هم مساعد است، خودش روح و ریحان است. اگر برابر آیه سوره «جن» خود ظالم گُر می‌گیرد هیزم می‌شود: ﴿وَ أَمَّا الْعَاسِفُونَ فَكَانُوا لِحَبَّتِهِمْ حَطْبًا﴾ [7] این هم روح و ریحان است. خود این شخص معطر است، خود این شخص بهشت است. بهشتی است در بوستان دیگر، بهشتی است در بهشت دیگر. اگر ما دلیل معتبری داشتیم که این حتماً مبتداست برای خبر محذوف، خبر مقدم یا خبر آینده؛ یعنی «فله روح و ریحان» یا «فهو ذو روح و ریحان» بله می‌گوییم این دارای بهشت و بوستانی است که روح و ریحان در آن هست؛ اما وقتی هیچ دلیلی نداریم اگر کسی مقرب بود ﴿فَرُوحٌ وَ رِيحَانٌ وَ جَنَّةٌ نَعِيمٌ﴾ نه «له جنة»! چطور آن ظالم می‌شود

آتش، آن را باور می‌کنیم این مؤمن بشود بهشت، این را باور نکنیم؟! این مؤمن بهشت است در بهشتی دیگر، چون چندین بهشت است یکی دو تا که نیست. بنابراین اینکه فرمود این صحنه‌ها هست، اصلاً صحنه برای مؤمنین نیست. در آن روایتی که از زید بن ارقم نقل کردیم که در منزل زید بن ارقم این آیه مطرح شد که در قیامت ﴿خَمْسِينَ أَلْفَ سَنَةٍ﴾ [8] پنجاه هزار سال است، زید عرض کرد که «مَا أَطُولَ هَذَا الْيَوْمَ» حضرت فرمود: «وَالَّذِي نَفْسُ مُحَمَّدٍ بِيَدِهِ»، این روزی که خدا آن را پنجاه هزار سال معرفی کرد برای مؤمن ﴿صَلَاةٍ مَكْتُوبَةٍ﴾ [9] است؛ به اندازه یک نماز است. پس معلوم می‌شود که پنجاه هزار سال حالا ولو سال دنیا، نه سال آخرت که ﴿إِنْ يَوْمًا عِنْدَ رَبِّكَ كَأَلْفِ سَنَةٍ﴾، نه همان سال دنیا حساب بشود، برای اینکه این معطلی برای چه معطل بشود مؤمن؟ چون همه کارهایش را رسیده است. اگر هم کسی همه کارهایش رسیده است، برای چه او را نگه بدارند؟ این روایت را مرحوم کلینی (رضوان الله تعالی علیه) نقل کرد که فقرا دویست سال قبل از اغنیاء وارد بهشت می‌شوند. حسابی ندارد. این مؤمن چرا معطل بشود پنجاه هزار سال؟ چرا پنج ساعت معطل بشود؟ چرا پنج دقیقه معطل بشود؟ به اندازه‌ای که هر چه دارد روشن است و جوابش هم روشن است. بنابراین این چنین نیست که برای همه انشقاق سماء بشود مثل شعله سرخ، مثل چرم سرخ، مثل روغن زیتون که خیلی داغ حرکت می‌کند، اینها نیست، برای مؤمن هیچ کدام از اینها نیست. پرسش: ﴿يَوْمَ تُبْذَلُ الْأَرْضُ غَيْرَ الْأَرْضِ﴾ [10] هم برای مومنین نیست؟ پاسخ: چرا هست، اما با رنج و درد نیست. با رفاه و نشاط هست. این «فَرْوُخٌ وَ رِيحَانٌ وَ حَنَّةٌ نَعِيمٌ»، پرسش: ...؟ پاسخ: این برای همه نیست غرض این است که آن آیه‌ای که دارد: ﴿إِنْ يَوْمًا عِنْدَ رَبِّكَ كَأَلْفِ سَنَةٍ﴾ [11] یا در قیامت ﴿خَمْسِينَ أَلْفَ سَنَةٍ﴾ هستند حضرت فرمود: «وَالَّذِي نَفْسُ مُحَمَّدٍ بِيَدِهِ» برای مؤمن مثل ﴿صَلَاةٍ مَكْتُوبَةٍ﴾ است. این معطلی ندارد. آن روایاتی که مرحوم کلینی نقل می‌کند که مؤمن فقیر دویست سال قبل از غنی و ارسته، آن هم وارسته، وارد بهشت می‌شود برای همین جهت است. پس این چنین نیست که مثل دنیا باشد که اگر زمستان روزش کوتاه است و شبش طولانی، برای همه باشد، این طور نیست.

بعد فرمود: ﴿فَيَوْمَئِذٍ يُسْأَلُ عَنْ ذَنْبِهِ إِنِشْرَؤًا جَانٍ﴾. اصل سؤال را مستحضرید که ذات اقدس الهی به نحو عام ذکر کرد فرمود هیچ کس نیست که در قیامت از سؤال مصون باشد. در سوره مبارکه «اعراف» آیه شش به این صورت فرمود: ﴿فَلَنَسْأَلَنَّ الَّذِينَ أُرْسِلَ إِلَيْهِمْ وَلَنَسْأَلَنَّ الْمُرْسَلِينَ﴾ [12] همه مورد سؤال اند؛ هم انبیا هم امم. منتها امت‌ها زیر سؤال می‌روند که شما چه کردید؟ از انبیا (علیهم السلام) سؤال می‌کنند این در حقیقت توبیخی است برای امت‌ها که اینها جواب شما را چه دادند؟ پس در حقیقت خود انبیا مورد سؤال توبیخی نیستند، سؤال از آنها در حقیقت توبیخی از امت‌هاست که جواب شما را چه دادند؟ وگرنه وقتی مؤمن ﴿صَلَاةٍ مَكْتُوبَةٍ﴾ دارند، انبیا به طریق اولی هست. اینکه فرمود: ﴿فَلَنَسْأَلَنَّ الَّذِينَ أُرْسِلَ إِلَيْهِمْ وَلَنَسْأَلَنَّ الْمُرْسَلِينَ﴾، این تکرار نشان می‌دهد که سؤال یک نحوه نیست، یکسان نیست، این یک مطلب. پرسش: از حضرت عیسی سؤال شده که؟ پاسخ: بله، در قیامت این سؤال خوبی است. این در حقیقت توبیخی است برای آنها؛ یعنی برای امت‌ها آنها که گرفتار تثلیث شدند: ﴿لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ ثَالِثُ ثَلَاثَةٍ﴾ [13] ذات اقدس الهی به عیسی مسیح می‌فرماید که تو اینها را گفتی؟ عرض کرد: «تَعَلَّمَ مَا فِي نَفْسِي»؛ تو که می‌دانی من این حرف‌ها را نزد «تَعَلَّمَ مَا فِي نَفْسِي وَلَا أَعْلَمُ مَا فِي نَفْسِكَ»، این توبیخی است نسبت به تثلیثی‌ها که سؤال از انبیا توبیخی است از امم که اینها پاسخ صحیح به حرف انبیا (علیهم السلام) ندادند؛ وگرنه اینها طیب و طاهرند و ﴿صَلَاةٍ مَكْتُوبَةٍ﴾ بلکه بالاتر برای اینهاست.

مطلب دیگر یک نفي سؤالی در سوره مبارکه «قصص» است که ظاهراً آن مربوط به نفي سؤال در آخرت نیست. در آیه 78 سوره مبارکه

«قصص» بعد از جریان قارون که «قَالَ إِنَّمَا أُوتِيتُهُ عَلَىٰ عِلْمٍ عِنْدِي أَوَلَمْ يَعْلَم أَنَّ اللَّهَ فَدَّ أَهْلَكَم مِن قَبْلِهِ مِنَ الْغُرُونِ مَنْ هُوَ أَشَدُّ مِنْهُ قُوَّةً وَ أَكْثَرُ جَمْعاً وَلَا يُسْأَلُ عَنْ ذُنُوبِهِمُ الْمُجْرِمُونَ»، این

ظاهراً ناظر به دنیا است؛ یعنی ما امروز اینها را رها کردیم، آزاد گذاشتیم. این مربوط به آخرت نیست ظاهراً؛ یعنی امروز آزاد هستند. ما اینها را رها کردیم ﴿لِيَمِيزَ اللَّهُ الْخَبِيثَ مِنَ الطَّيِّبِ﴾. [14] در آخرت، امروز ﴿لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ﴾ [15] و کمال انسان هم در آزادی اوست، اگر کسی را مجبور بکنند که آدم خوبی باشد که فضیلت نیست. فرمود راه آزاد است: ﴿لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ﴾؛ یعنی در نظام تکوین، ما انسان را آزاد خلق کردیم، هیچ کسی نمی‌تواند جلوی آزادی او را بگیرد. اگر هم اضطراب هست، بر اساس آزادی اوست. شما ببینید این نکته را مرحوم آقا سید محمد کاظم (رضوان الله علیه) هم ظاهراً بیش از دیگران تفعّل پیدا کرده است؛ در مسئله اضطراب، رضا هست؛ منتها این رضای تحمیلی صحت معامله را تأمین نمی‌کند که ﴿لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبَاطِلِ إِلَّا أَنْ تَكُونَ تِجَارَةً عَنْ تَرَاضٍ﴾. [16] یک وقت دست کسی را می‌گیرند انگشت مهر می‌کنند می‌گویند اینجا را امضا بکن! این فعل او نیست که ما بگوییم راضی است یا نه؟ این شخص مورد فعل است نه مصدر فعل! کاری نکرده است. دست کسی را گرفتند از جایی به جایی بیرون بردند، نمی‌گویند این شخص را مضطر کردند که این کار را انجام بدهد، این شخص مورد فعل است نه مصدر فعل. بنابراین اصلاً کاری انجام نداد. یک وقت است تهدید می‌کنند، می‌گویند اگر فلان کار را نکردي، فلان زمین را نفروختي، کذا و کذا! این معامله باطل است؛ اما رضایت هست، نه برای اینکه رضایت نیست؛ منتها رضایت تحمیلی است. چطور رضایت هست؟ برای اینکه شخص می‌گوید که من اگر این کار را نکنم باید آن عذاب دردناک را تحمّل بکنم. این کار برای من بهتر از آن است، می‌نشیند بررسی می‌کند و با طیب نفس خود امضا می‌کند؛ منتها این طیب تحمیلی است، نه اینکه رضا نباشد. رضا هست؛ ولی اضطراب است «رفع...» [17] می‌شود. بنابراین اگر دست کسی را بگیرند بگویند انگشت مهر بکن یا امضا بکن، این شخص مورد فعل است و کاری انجام نداد تا ما بگوییم کار هست ولی رضا نیست، اصلاً کار نیست. اگر تهدیدش بکنند، رضا هست واقعاً؛ منتها رضای تحمیلی است. چطور رضا هست؟ برای اینکه او می‌نشیند حساب می‌کند که اگر من این را امضا کنم آن خطر در پیش است؛ عاقلانه این کار را می‌کند؛ منتها این مقدار از رضا در ﴿لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبَاطِلِ إِلَّا أَنْ تَكُونَ تِجَارَةً عَنْ تَرَاضٍ﴾ کافی نیست.

بنابراین رضایتی باید باشد. در جریان دنیا که کار انجام می‌شود، فرمود: ﴿وَلَا يُسْأَلُ عَنْ ذُنُوبِهِ الْمُجْرِمُونَ﴾. این اگر در سیاق آیات دنیا باشد، کاری به آیه محل بحث ما در سوره مبارکه «الرحمن» ندارد؛ یعنی امروز ما رها کردیم مردم را، امروز کسی سؤال نمی‌کند. از بهترین آثار نظام هستی، آزادی مردم است فرمود مردم آزاد هستند: ﴿فَلِیُخْیِیَ مِنْ رَبِّكُمْ فَهِنَّ مَأْوًى لَیْلٍ وَمَنْ مَاءٌ فَلْیُکْفَرْ﴾ [18] اصلاً کمال انسان در این است که انسان آزادانه چیزی را انتخاب بکند. اما در نظام تشریع، به انسان از راه عقل، از راه فطرت در درون، از راه وحی و نبوت و امامت از بیرون، می‌گویند این راهی که تو می‌روی پایانش سقوط است؛ حتی اجبار هم می‌کنند و بگیر و ببند هم داخل آن هست که حتماً این راه را برو، آن راه خطر دارد. این ایجاب هست، تحمیل هست، امر به معروف است، نهی از منکر هست، این گونه است. اگر نکرد، آن وقت ﴿خُذُوهُ فَغُلُّوهُ * ثُمَّ الْجَحِيمَ صَلُّوهُ﴾ [19] هست.

بنابراین کمال نظام در آزادی انسان است، انسان در هر راهی که می‌خواهد انتخاب بکند آزاد است و اگر سیاق آیه 78 سوره مبارکه «قصص» را آدم ملاحظه بکند شاید بتواند بگوید که این مربوط به دنیا است مربوط به آخرت نیست؛ لذا مؤید آیه سوره مبارکه «الرحمن» که محل بحث است نخواهد بود، ﴿وَلَا يُسْأَلُ عَنْ ذُنُوبِهِ الْمُجْرِمُونَ﴾؛ یعنی در دنیا. اما معارف آیات دیگر در مسئله سؤال که فرمود: ﴿وَلَا يُسْأَلُ﴾. چون در چند بخش، مسئله سؤال، مسئله سائق، مسئله شاهد، مسئله شهود اعضا، مسئله شهود خود شخص که پیکرش و بدنش و اندامش شهادت می‌دهد و سرانجام مشاهده صحنه عمل و سرانجام اعتراف خود آدم؛ این هفت، هشت مورد تدریجاً تدریجاً می‌آید تا به جایی که می‌فرماید: ﴿فَاعْتَرَفُوا بِذَنبِهِمْ﴾. [20]

در بخش اول می‌فرماید هر کس می‌آید شاهد همراهش هست. ما محشور می‌کنیم: ﴿وَ جَاءَتْ كُلُّ نَفْسٍ مَعَهَا سَائِقٌ وَ شَهِيدٌ﴾: کسی است که از پشت سر اگر مؤمن باشد او را بدرقه می‌کند: ﴿وَسِيقَ الَّذِينَ اتَّقَوْا رَبَّهُمْ إِلَى الْجَنَّةِ زُمَرًا﴾: محترمانه پشت سر او، او را بدرقه می‌کنند و اگر - معاذالله - تبه‌کار باشد، کسی که پشت سر او سائق است او را سوق می‌دهد آن طوری که رهمدار گاو و گوسفندش را می‌کنند: ﴿وَ تُسَوَّقُ الْمَظْهَرِينَ إِلَى جَهَنَّمَ وَرَدًا﴾ [21] این هم سوق است، از پشت سر هست؛ اما از قبیل هی کردن حیوانات است. آن از سنخ بدرقه و ارستگان است: ﴿وَسِيقَ الَّذِينَ اتَّقَوْا رَبَّهُمْ إِلَى الْجَنَّةِ زُمَرًا﴾ هر دو سائق دارند، ﴿وَ جَاءَتْ كُلُّ نَفْسٍ مَعَهَا سَائِقٌ وَ شَهِيدٌ﴾. این مربوط به سوق است که در سوره مبارکه «غافر» آمده است. اما شهید کیست؟ چه کسی شهادت می‌دهد؟ این یک اصل. اصل دیگر در صحنه محکمه: ﴿تَشْهَدُ عَلَيْهِمْ أَلْسِنَتُهُمْ وَ أَيْدِيهِمْ وَ أَرْجُلُهُمْ﴾ [22] که قبلاً بحث شد که دست شهادت می‌دهد، پا شهادت می‌دهد، معلوم می‌شود این بیچاره ابزار کار هستند، دست گناه نمی‌کند، پا گناه نمی‌کند؛ اگر دست و پا گناه می‌کردند در گرفتن رومیزی و زیرمیزی، می‌گفتند دست اقرار کرده؛ اما می‌گویند دست شهادت می‌دهد، معلوم می‌شود که گناه مربوط به شخص است نه مربوط به دست. اگر کسی علیه دیگری حرف بزند، می‌گویند شهادت داده است. علیه خودش حرف بزند، می‌گویند اقرار کرده است. دست اقرار ندارد، اعضا و جوارح اقرار ندارند، اعضا و جوارح بیگانه‌اند و اگر اعضا و جوارح را می‌سوزانند، دست و پا سوخته نمی‌شود این نفس است که آسیب می‌بیند؛ لذا وقتی نفس توجه نداشته باشد انسان را ببرند در اتاق عمل، این دست و پا را ارباً اربا بکنند هیچ رنجی را اینها احساس نمی‌کنند. تمام درد مربوط به خود نفس است مربوط به روح است اگر روح توجّش گرفته بشود بالتخدير، این دست و پا را که تکه تکه می‌کنند رنجی نمی‌برد. پرسش: پس در دنیا بد است، چون دست را قطع می‌کنند؟ پاسخ: دست را قطع می‌کنند تا آن شخص ﴿يَذُوقُوا الْعَذَابَ﴾ بشود. در سوره مبارکه «نساء» که گذشت، فرمود: ﴿كُلَّمَا نَضَجَتْ جُلُودُهُمْ بَدَّلْنَاهُمْ جُلُودًا غَيْرَهَا لِيَذُوقُوا﴾ [23] نه اینکه «لتذوقوا» نه اینکه اعضا و جوارح! اعضا و جوارح به هیچ وجه درد را احساس نمی‌کنند، درد برای روح است؛ لذا اگر روح بر اساس عوامل طبّی و درمانی که او را تخدير بکنند، یا بر اساس عوامل ایمانی حواش متوجه جای دیگر باشد؛ مثل حضرت امیر که در موقع نماز آن تیر را از پا درآوردند، روح است که احساس می‌کند، درد برای روح است، نشاط برای روح است؛ وگرنه اعضا و جوارح به هیچ وجه عذاب نمی‌بینند. دست را می‌سوزانند، دست را قطع می‌کنند، تا این شخص عذاب ببیند. لذا دست‌ها وقتی در قیامت حرف می‌زنند، تعبیر قرآن کریم این نیست که اینها اقرار می‌کنند دارد که اینها شهادت می‌دهند.

پس یک بخش از شهادت این است که شاهی همراه اوست: ﴿وَ جَاءَتْ كُلُّ نَفْسٍ مَعَهَا سَائِقٌ وَ شَهِيدٌ﴾. بخش دوم شهادت همین اعضا و جوارح است. بخش سوم مشاهده متن عمل است. اگر هیچ ذره‌ای نیست الا اینکه انسان آن را می‌بیند، هیچ مثقال ذره‌ای نیست الا اینکه ذات اقدس الهی آن را احضار می‌کند و انسان آن را می‌بیند، پس متن عمل حاضر است. این متن عمل و حضور متن عمل بهترین شاهد است که این شخص این کار را کرده است.

بعد نشانه عذاب در خود این شخص ظاهر می‌شود، این سیاه‌چهره می‌شود، چهره‌اش سیاه می‌شود یا کسی که خوی درندگی داشت، به صورت حیوان در می‌آید، این تمام اعضا و جوارح او شهادت می‌دهد که درنده است. حالا اگر کسی به صورت گرگ درآمده، این یعنی چه؟ یعنی او درنده است. تمام اعضا و جوارح او شهادت می‌دهد؛ بدن او، سر او، پای او، گوش او شهادت می‌دهند. اگر عده‌ای به صورت حیوان محشور می‌شوند، تمام اعضا و جوارح این شخص شهادت می‌دهد که او درنده است، این یک راه. پس خود عمل حاضر است، عامل به صورت عمل درمی‌آید، این دو مرحله است. آن ﴿وَ جَاءَتْ كُلُّ نَفْسٍ مَعَهَا سَائِقٌ وَ شَهِيدٌ﴾ که آغاز بود، اعضا و جوارح حرف می‌زنند، این یک مرحله است. اعضا و

جوارح با «فعل» شهادت می‌دهند، اقوای از آن مرحله است. آن‌جا که حرف می‌زنند، شخص به اعضا و جوارح می‌گوید: ﴿لَمْ شَهِدْتُ عَلَيْهَا قَالُوا أَنْطَقَنَا اللَّهُ الَّذِي أَنْطَقَ كُلَّ شَيْءٍ﴾. [24] اما وقتی کسی به صورت کلب درآمده، این تمام اعضا و جوارحش شهادت می‌دهد. این ﴿عَهْدُوا عَلَيَّ أَنْفُسَهُمْ أَنَّهُمْ كَانُوا كَافِرِينَ﴾. کلّ این شخص شهادت می‌دهد که تبهکار است.

سرانجام از مرحله شهادت به مرحله اعتراف می‌رسند که آن بخش پایانی است: ﴿فَاغْتَرَفُوا بِذَنبِهِمْ فَشُخِّطَ الْأَصْحَابُ الشَّعِيرَ﴾. [25] اعتراف دقیق‌تر و رقیق‌تر و بالاتر از شهادت است. شهادت یک غیریتی را می‌رساند، اعتراف این غیریت گرفته می‌شود. همه این هفت هشت مرحله در قیامت هست.

بنابراین اگر یک وقت فرمود: ﴿لَا يُسْأَلُ عَنْ ذَنْبِهِ إِنِشْرَؤًا جَانً﴾. با آیات دیگری که می‌فرماید ما از اینها سؤال می‌کنیم و اینها باید پاسخ بدهند؛ مثل آیه سیزده سوره مبارکه «عنکبوت»: ﴿وَلِيُخَمِّلَنَّ أَثْقَالَهُمْ وَأَثْقَالًا مَعَ أَثْقَالِهِمْ وَلِيُسْأَلُنَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَمَّا كَانُوا يَفْعَلُونَ﴾. قدم به قدم این هفت هشت مرحله ظاهر می‌شود، پایش هم این است: ﴿فَاغْتَرَفُوا بِذَنبِهِمْ فَشُخِّطَ الْأَصْحَابُ الشَّعِيرَ﴾. پرسش: این ظرف مربوط به روح می‌شود یا به نفس؟ پاسخ: روح و نفس یکی است؛ حالا اسامی مختلف است برای حقیقت واحد. نفس و روح اینها یک حقیقت هستند، انسان نفسی دارد، روحی دارد، درجاتی دارد مراتبی دارد. بنابراین ﴿فَيَوْمَئِذٍ يُسْأَلُ عَنْ ذَنْبِهِ إِنِشْرَؤًا جَانً﴾ مربوط به یک موقف است، وگرنه همه مواقف را که قرآن بیان کرده است. اگر همه مواقف را قرآن بیان کرده، معلوم می‌شود که در یک موقف سؤال نمی‌شود. در اینجا سوره مبارکه «الرحمن» که دارد سؤال نمی‌شود، برهان و جوابش در آیه بعد است، برای اینکه ﴿يَعْرِفُ الْفُجُورَ بِسِمَاتِهِمْ﴾ «وَسَم، يَسْمُ»، موسوم شدن، «سِمَه»؛ یعنی علامت. در پایان سوره مبارکه «فتح» آمده که پیامبر اکرم (علیه و علی آله آلاف التحية و الثناء و الکرّم) رسول خداست: ﴿وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ تَرَاهُمْ رُكْعًا سَجْدًا يَنْتَعُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا سِيمَاهُمْ فِي وُجُوهِهِمْ مِنْ أَثَرِ السُّجُودِ﴾، گاهی بعضی از ائمه (علیهم السلام) شاگردان مخصوصشان را گفتند چرا این جبهه تو جلهاست؟ صاف صاف است؟ کجاست نماز شب تو؟ کجاست اثر سجود تو؟ پیشانی صافی داری! این گونه می‌گفتند. آنها که شاگردان خاص حضرت بودند، می‌گفتند: «جبهه جلهاء»؛ صاف.

فرمود: ﴿تَرَاهُمْ رُكْعًا سَجْدًا يَنْتَعُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا سِيمَاهُمْ فِي وُجُوهِهِمْ مِنْ أَثَرِ السُّجُودِ﴾. این را در تورات و انجیل بیان کردند که پیامبر که فلان خصوصیت را دارد، اصحاب او فلان خصیصه را دارند، ﴿ذَلِكَ مَثَلُهُمْ فِي التَّوْرَةِ﴾، اما ﴿وَمَثَلُهُمْ فِي الْإِنْجِيلِ كَزَرْعٍ أَخْرَجَ شَفَاةً﴾ این سیماست. اگر کسی به صورت گرگ درآمده، جا برای سؤال نیست که تو آدم درنده بودی یا نبودی؟ اگر به این صورت آمده: ﴿يَعْرِفُ الْفُجُورَ بِسِمَاتِهِمْ﴾، جا برای سؤال چیست؟ پس معلوم می‌شود که آن مقطعی که سؤال نمی‌شود نه برای آن است که می‌گویند حالا فعلاً شما رها هستید و بگذرید! نه، این به صورت حیوان درآمده است. یا نه، به صورت حیوان درنیامده، ولی چهره او، دست و پای او طور دیگری نشان می‌دهد. پس پاسخ سؤال را دارد می‌دهد که این شخص ﴿يَعْرِفُ الْفُجُورَ بِسِمَاتِهِمْ﴾ «فَيُؤْخَذُ»، اینها سر و تهشان را جمع می‌کنند. یک وقت دارد که فلان جا را داغ می‌کنند، در سوره مبارکه «توبه» گذشت که ﴿يَوْمَ يُخَمَّى عَلَيْهَا فِي نَارٍ جَهَنَّمَ فُتْكُوي بِهَا جِبَاهَهُمْ وَجُلُوبُهُمْ وَظُهُورُهُمْ﴾. این کسی که اختلاسی است، این کسی که نجومی است، این پول را چه کار می‌کنند؟ یک اسکناس نسوز می‌شود این پول. یک درخت نسوز می‌شود، خدا نکند که کسی برود آن‌جا و ببیند!

درختی است که آتش است. ﴿إِنَّهَا شَجَرَةٌ تَخْرُجُ فِي أَصْلِ الْجَحِيمِ﴾ یعنی چه؟ درخت است، شجر است. درخت آب می‌خواهد، ولی آتش است. این درخت بخواهد رشد بکند با آتش رشد می‌کند. این سرمایه‌داری که از راه ربا و غیر ربا بالا آمده، با آتش بالا آمده است. فرمود: ﴿إِنَّهَا شَجَرَةٌ تَخْرُجُ فِي أَصْلِ الْجَحِيمِ﴾. این درخت نسوز هم هست. این پول‌های حرام چه می‌شود؟ فرمود اینها که اموال بیت‌المال را به غارت بردند، همین مال یعنی همین مال، این را می‌بینید

که کدام اسکناس است کدام پول است، اینها را ما داغ می‌کنیم. این دیگر نمی‌تواند بگوید که این کاغذ است! بله این کاغذ می‌شود کاغذ نسوز. «يَوْمَ يُخَمَّى عَلَيْهَا فِي نَارِ جَهَنَّمَ». آن وقت ما سه چهار جایش را داغ می‌کنیم. «فَتُكْوِي». «تُكْوِي» یعنی داغ شدن. «كَيْ» با «كاف» و «ياء» مشدد؛ یعنی داغ کردن. در خطبه‌های نورانی حضرت امیر هست که «فَاجِرُ الدَّوَاءِ الْكَيِّ» [26] من اینها کی می‌کنم، داغ می‌کنم. «كَيْ» در نهج/البلاغه است. این است که در تعبیر و عبارت حافظ آمده: «علاج كَيْ كُنْتُمْ كَأَخْرِ الدَّوَاءِ الْكَيِّ» [27] نه «علاج، کی كنتم»؟ «علاج كَيْ كنتم» این اشاره به خطبه حضرت امیر است که داغ می‌کنم. آن روز داغ می‌کنند، چگونه داغ می‌کنند؟ «كُوِي، يَكُوِي، تُكْوِي» اینها فعل مجهول است. «فَتُكْوِي بِهَا جَنَاهُمُ»؛ این چهره را داغ می‌کنند. «وَجُلُوبُهُمْ»؛ پهلوی را داغ می‌کنیم. «يَوْمَ يُخَمَّى عَلَيْهَا فِي نَارِ جَهَنَّمَ فَتُكْوِي بِهَا جَنَاهُمُ وَجُلُوبُهُمْ وَظُهُورُهُمْ هَذَا مَا كُنْتُمْ»؛ ما همین اسکناس‌ها را داغ می‌کنیم. چرا این سه قسمت را داغ می‌کنند؟ برای اینکه این اول وقتی که به افراد، می‌گفتند حقوق مردم را بده! او چهره را در هم می‌کشد. اول این چهره را داغ می‌کنند. بعد نیمرخ برمی‌گردد، این پهلوی را داغ می‌کنند. بعد پشت می‌کند با بی‌اعتنایی می‌رود، پشت او را داغ می‌کنند، این سه جا را داغ می‌کنند. این سرمایه‌داری که حق مردم را ادا نمی‌کند این سه جایش، با مردم برخورد بد دارد؛ اول چهره نارضایتی نشان می‌دهد، بعد نیمرخ برمی‌گردد بعد پشت می‌کند می‌رود دنبال کارش. ما همین سه جا را داغ می‌کنیم. این آقا که این سه جایش داغ شده دیگر سؤال و جواب ندارد. پس یک وقت این گونه است، یک وقت هم سر و ته را جمع می‌کنند می‌اندازند در آتش، «فَيُؤْخَذُ بِالنَّوَاصِي وَالْأَقْدَامِ». این ماهی‌ها را دیدید ماهی‌هایی را که سرخ می‌کنند سر و ته آن را جمع می‌کنند این هم همین است. این دیگر جای سؤال ندارد، چرا؟ برای اینکه صحنه عمل در آن‌جا حاضر است: «مَنْ يَغْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ» [28] اینکه می‌گویند قرآن را با قرآن تفسیر کنید یعنی این! نه اینکه ببینید این لغت کجاست به دنبال لغت را بگیرید و بروید! من ندیدم مفسری دست به قلم بکند تفسیر بنویسد مگر اینکه بالصراحه گفته که «القرآن يُفَسِّرُ بَعْضُهُ بَعْضًا» [29] از طبری که معاصر کلینی است و قبل از هزار سال بود، تا این معاصران اخیر، هر کس آمده گفته: «القرآن يُفَسِّرُ بَعْضُهُ بَعْضًا»؛ اما المیزان کارش این نیست که با/المعجم «یفسر بعضه بعضا» بشود. آن معارف بلند! می‌بیند این معنا در کجای قرآن کریم است، با هم جمع می‌کند، نه اینکه به/المعجم مراجعه کند ببیند الفاظ را ردیف بکند اینکه قبلاً هم بود. الآن شما «القرآن يُفَسِّرُ بَعْضُهُ بَعْضًا». عمل را ببینید! «فَمَنْ يَغْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ * وَ مَنْ يَغْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ» [30] عمل را می‌بینند. آن مالباخته را می‌بینند، آن صحنه را می‌بینند، آن وقت اینها به او چسبیده‌اند آن وقت این سه جایش را داغ می‌کنند. این چگونه می‌تواند انکار کند؟ می‌بیند سرانجام ناچار می‌شود که: «فَاعْتَرَفُوا بِذَنبِهِمْ فَسُحْقًا لِأَصْحَابِ الشَّعِيرِ». این می‌شود تفسیر قرآن به قرآن، نه اینکه ما/المعجم را بگذاریم جلو ببینیم این کلمه کجا آمده، آنها را جمع بندی بکنیم.

بنابراین این هیچ راه برای این کار نیست. اینجا که فرمود: «لَا يُسْأَلُ عَنْ ذَنْبِهِ إِنِ اشْرَوْا حَبًّا»، فوراً می‌فرماید: «يُعْرِضُ الْمَجْرُمُونَ بِسَيِّئَاتِهِمْ» الآن از یک گرگ یا سگ سؤال می‌کنند که تو آیا درنده بودی یا نبودی؟ این تمام اعضا و جوارحش شهادت می‌دهد. مگر «اعاذنا الله» یک عده به این صورت محشور نمی‌شوند؟ همین است. «فَيُؤْخَذُ بِالنَّوَاصِي وَالْأَقْدَامِ». آنهایی که سه قسمتشان را داغ می‌کنند، آیا سؤال می‌کنند که رومیزی گرفت یا نگرفت؟ زیرمیزی گرفت یا نگرفت؟ این سؤال و جواب ندارد. بله! این چهره می‌گوید گرفت، پهلوی می‌گوید گرفت، پشتش می‌گوید گرفت، سؤال برای چیست؟

غرض این نیست که اینجا سؤال نمی‌کنند، اینجا برهان مسئله است که چرا سؤال نمی‌کنند؟ چون جوابش نقد است. «يُعْرِضُ الْمَجْرُمُونَ بِسَيِّئَاتِهِمْ فَيُؤْخَذُ بِالنَّوَاصِي وَالْأَقْدَامِ * فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ».

اینجا مرحوم امین الاسلام و دیگران نقل کردند که وجود مبارک پیغمبر (علیه و علی آله آلاف التحية و الثناء)

فرمود که این صحنه برای جهنمی است که مجرمون انکار می‌کنند و گرنه در معاد کسی تکذیب نمی‌کند. در معاد می‌گویند: «رَبَّنَا ابْصُرْنَا وَ سَمِعْنَا» [31] «رَبَّنَا ابْصُرْنَا وَ سَمِعْنَا». آنها هم که کور محشور می‌شوند طوری است که این همه اولیای الهی انبیای الهی و ائمه (علیهم السلام) همه در صحنه معاد هستند، هیچ کدام را نمی‌بینند. بهشت با جلال و شکوه هست، نمی‌بینند. فقط جهنم را می‌بینند، این برای همان کاری که در دنیا بود است این در دنیا چون مسجد و حرم و حسینیه و اینها را نمی‌دید مراکز فساد را می‌دید، اینجا هم فقط جهنم را می‌بینند. از این چه سؤالی بکنیم؟ واقعاً بهشت را نمی‌بینند و واقعاً مؤمنین را نمی‌بینند و واقعاً جهنم را نمی‌بینند و کور هم هست. این که در سوره «طه» فرمود ما اگر تو را کور کردیم، کوری مطلق که نیستی: «كَذَلِكَ أَتَتْكَ آيَاتُنَا فَنَسِيَهَا وَ كَذَلِكَ الْيَوْمَ تُنْسَى» [32] هر نحو که در دنیا کور بودی، به همان نحو هم هستی. در دنیا مراکز مذهب را نمی‌دید، اینجا هم بهشت و اولیا را نمی‌بینی. آنجا مراکز فساد را می‌دید، اینجا هم «هَذِهِ جَهَنَّمُ الَّتِي» [33] «أُفْسِحَ هَذَا». می‌گوید: «رَبَّنَا ابْصُرْنَا وَ سَمِعْنَا». این طور نیست که «وَمَنْ كَانَ فِي هَذِهِ أَعْمَى فَهُوَ فِي الْآخِرَةِ أَعْمَى» کور مطلق باشد، نخیر! فرمود: «كَذَلِكَ». همان گونه که در دنیا کور بودی ما همان گونه محشور کردیم. پرسش: ...؟ پاسخ: بله، خیال می‌کرد که بصیر بود، اگر بصیر بود چرا آن که انسان را آفرید گفت این کور است، «سَمِعَ بَكَمَ غَمِي». چه کسی گفت بصیر است؟ خودش خیال کرد که بصیر است. او فقط مراکز فساد را می‌دید خیال می‌کرد که بصیر است؛ اما خدای چشم‌آفرین می‌گوید او کور است: «سَمِعَ بَكَمَ غَمِي فَبِهِ لَا يَرِجُونَ». همین گونه هم در قیامت محشور می‌شود. در دنیا جز فحش دادن چیزی دیگر بلد نبود، آنجا هم «كَلَّمَا دَخَلْنَا مَاءً نَعْنَأُخْتَهَا» [34] و ذکر و تسبیح حضرت زهرا و اینها را که نمی‌گوید. آنجا مدام به این فحش می‌گوید، آبروی این را می‌برد، آبروی آن را می‌برد، در قیامت هم «كَلَّمَا دَخَلْنَا مَاءً نَعْنَأُخْتَهَا» آنجا هم فحش است. فرمود این بُکم است او نمی‌تواند حرف بزند، این همه درندگی را دارد می‌کند، قرآن می‌گوید او نمی‌تواند حرف بزند. منظورش چیست؟ یعنی حرف صحیح نمی‌زنند. همان گونه که اینجا فحش و بدگویی می‌کرد آنجا هم همین طور، «كَلَّمَا دَخَلْنَا مَاءً نَعْنَأُخْتَهَا». این چگونه گنگ است، با اینکه خدا می‌فرماید این گنگ است این کور است این همه حرف‌ها و تبلیغات ماه مبارک رمضان و محرم و عاظم و علما، اینها را نمی‌شنود آن وقت چهار تا فساد و آهنگ و چیزهای دیگر را می‌شنود، این بُکم است این گر است اَصَمّ است. این طور نیست که این ناشنوا باشد، این حق را کلمات حق را اذان و اقامه و مناجات و اینها را نمی‌شنود؛ اما هر جا که جای فساد و فحشاست را می‌شنود. لذا در سوره «طه» فرمود ما هر گونه که بودی محشور کردیم این طور نیست که ما تو بصیر بودی ما تو را کور کردیم، نخیر! تو بدی‌ها را می‌دید الآن هم می‌بینی. خوبی‌ها را نمی‌دیدي الآن هم نمی‌بینی.

بنابر این این «هَذِهِ جَهَنَّمُ الَّتِي يُكَذِّبُهَا الْمُجْرِمُونَ * يَطُوفُونَ بَيْنَهَا وَ بَيْنَ حَمِيمٍ آتٍ»، این شخص از محل کار تا منزل، از منزل تا محل کار، یا از مغازه، این در جهنم دارد سیر می‌کند. از اینجا مال حرام در می‌آورد آنجا مصرف می‌کند از آنجا مال حلال در می‌آورد در اینجا مصرف می‌کند. در قیامت هم بین حمیم و نار آنجایی که آب جوشان است، با آنجایی که آتش است صفا و مروه او همین است. این به جای اینکه وظیفه دینی‌اش را انجام بدهد صفا و مروه داشته باشد، بین مرکز کار که مرکز حرام بود با مصرف حرام همین طوری رفت و آمد می‌کرد آنجا همین طور؛ بین حمیم و بین نار، بین حمیم و بین نار؛ لذا فرمود هر کاری که در دنیا می‌کردی این گونه بود.

[1] انبیاء/سوره 21، آیه 104.

[2] حاقه/سوره 69، آیه 16.

- [3] [انشقاق/سوره 84، آیه 1.](#)
- [4] [یس/سوره 36، آیه 29.](#)
- [5] [انبياء/سوره 21، آیه 104.](#)
- [6] [واقعہ/سوره 56، آیه 89.](#)
- [7] [جن/سوره 72، آیه 15.](#)
- [8] [معارج/سوره 70، آیه 4.](#)
- [9] [بحار الأنوار-ط موسسه الوفاء، العلامة مجلسی، ج 7، ص 123.](#)
- [10] [ابراهيم/سوره 14، آیه 48.](#)
- [11] [حج/سوره 22، آیه 47.](#)
- [12] [اعراف/سوره 7، آیه 6.](#)
- [13] [مائده/سوره 5، آیه 73.](#)
- [14] [انفال/سوره 8، آیه 37.](#)
- [15] [بقرہ/سوره 2، آیه 256.](#)
- [16] [نساء/سوره 4، آیه 29.](#)
- [17] [الکافی، الشيخ الكليني، ج 2، ص 463، ط.الاسلامية.](#)
- [18] [کھف/سوره 18، آیه 29.](#)
- [19] [حاقہ/سوره 69، آیه 30 و 31.](#)
- [20] [ملک/سوره 67، آیه 11.](#)
- [21] [مریم/سوره 19، آیه 86.](#)
- [22] [نور/سوره 24، آیه 24.](#)
- [23] [نساء/سوره 4، آیه 56.](#)
- [24] [فصلت/سوره 41، آیه 21.](#)
- [25] [ملک/سوره 67، آیه 11.](#)
- [26] [شرح نهج البلاغة، ابن ابی الحديد، ج 9، ص 294.](#)
- [27] [دیوان حافظ، غزلیات، غزل 430.](#)
- [28] [زلزال/سوره 99، آیه 8.](#)
- [29] [تفسير الزمخشري الکشاف عن حقائق غوامض التنزيل، الزمخشري، ج 2، ص 430.](#)
- [30] [زلزال/سوره 99، آیه 7 و 8.](#)
- [31] [سجده/سوره 32، آیه 12.](#)
- [32] [طہ/سوره 20، آیه 126.](#)
- [33] [الرحمن/سوره 55، آیه 43.](#)
- [34] [اعراف/سوره 7، آیه 38.](#)